

سیر تحول نام‌های جغرافیایی گیلان

دکتر عباس خائفی

استادیار دانشگاه گیلان

علم زبان‌شناسی «در زمانی» (تاریخی) زمینه شناخت تحول زبان است که از طریق آن می‌توان به بررسی دگرگونی‌های واژگانی زبان پرداخت و به گونه‌ای غیرمستقیم با زمینه‌های پیشین جوامع انسانی آشنا شد.

یکی از زمینه‌هایی که تحول واژگانی گسترده‌ای دارد، حوزه جغرافیا است. بسیاری از نام‌های جغرافیایی تحول می‌یابند و صورت‌های تازه‌ای به خود می‌گیرند و از معنی تهی می‌شوند؛ در صورتی که در آغاز، این نام‌ها به مناسبت‌ها و مطابق زمان و مکان شکل گرفته‌اند. در استان گیلان به نام‌های جغرافیایی بسیاری برمی‌خوریم که ظاهراً مفهوم خاصی ندارند، اما در یک بررسی زبان‌شناسانه، می‌توان به مفاهیم آنها و حتی وجه تسمیه آنها پی برد. در این مقاله به تعدادی از این نام‌ها و تحول صوری و معنایی آنها اشاره شده است.

گاهی در بررسی واژگان یک زبان، مطالعات تاریخی و بررسی تحول واژگان و جستجو در صورت‌های کهن واژه‌ها اهمیت می‌یابد، زیرا از طریق بررسی واژگان می‌توان به بسیاری از زمینه‌های پیشین اجتماع دست یافت که در شناخت بهتر و بیشتر جوامع انسانی به یاری ما

می‌شتابد. علم «زبان‌شناسی در زمانی» که پرسابقه‌ترین رشته زبان‌شناسی است، به بررسی پیشینه زبان‌ها و تحول صوری و معنایی واژگان آنها اشاره می‌کند و اصول و روش‌های تحول آنها را نشان می‌دهد.

زبان پدیده‌ای شگرف است که پیوسته به همراه انسان و جامعه انسانی تحول می‌یابد. تحول زبان در دو سطح صورت می‌گیرد:

۱- تحول درونی زبان^۱

۲- تحول بیرونی زبان^۲

یکی از حوزه‌هایی که واژگان آن بیشترین تحول صوری و معنایی را دارد، حوزه جغرافیا است. بسیاری از نام‌های جغرافیایی رفته رفته تغییر می‌یابند و صورت‌های تازه‌ای به خود می‌گیرند، به گونه‌ای که یافتن صورت‌های اولیه آنها بسیار مشکل است. البته این نام‌ها در آغاز معنادار بوده‌اند، ولی رفته‌رفته از معنی تهی شده‌اند.

نام‌های جغرافیایی، به خصوص نام‌هایی که انسان برای محل سکونت خود برمی‌گزیند، مطابق زمان و بنا بر مناسبت‌هایی صورت می‌گیرد که در اثر مرور زمان و تحول جامعه و زبان، در آنها تغییراتی به وجود می‌آید و برای نسل‌های بعد مفهوم آنها پوشیده می‌ماند.

با دانستن وجه تسمیه نام‌های جغرافیایی، علاوه بر اینکه به موضوع‌های مهمی از گذشته‌ها برمی‌خوریم، بسیار لذت‌بخش است.

سرزمین گیلان دارای تمدن و فرهنگ دیرپایی است که سهم مهمی در کشور ما ایفا نموده است. یکی از زمینه‌هایی که به گونه‌ای به زندگی و فرهنگ گیلان ارتباط دارد، نام‌های جغرافیایی این سرزمین است. نام‌هایی که در اثر مرور زمان از مفهوم عاری شده‌اند، ولی در اصل ارتباط بسیار نزدیکی به زندگی و فرهنگ منطقه داشته‌اند.

این نام‌ها، هر چند برای مردم گیلان بسیار آشنا است، مفهوم خاصی ندارد و کوشش‌های زیادی هم بر بازشناساندن آنها صورت نگرفته است. بررسی نام‌های جغرافیایی گیلان به شناخت بیشتر فرهنگ و هویت این قسمت از میهن اسلامی یاری می‌رساند.



در ادامه به تحول تعدادی از نام‌های جغرافیایی گیلان اشاره می‌شود و به یاری خداوند بزرگ در آینده به صورت یک فرهنگ موضوعی جغرافیایی ارائه خواهد شد.

گوراب gurāb

گوراب یکی از نام‌های جغرافیایی است که نقاط مختلفی از گیلان به این نام خوانده شده است. گوراب مفهومی در حدود محل اجتماع و میدان شهر یا ده و محل تجمع دارد. این واژه بسیار کهن، و در آثار اسلامی از قرن چهارم به بعد به آن اشاره شده است. در کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان^۳ نگارش سال ۸۸۰ ق به این مکان‌ها اشاره شده است: گوراب الموت، گوراب بالای رانگو، گوراب پاشیجا، گوراب تنکابن، گوراب دزدبن، گوراب دیلمان، گوراب رانکو، گوراب دشت، گوراب رودسر، گوراب کوهدم، گوراب گرجیان، گوراب گسکر، گوراب گوله، گوراب لاهیجان، گوراب لمسر، گوراب نو، گوراب لورانگو و لجه گوراب؛ علاوه بر آن، گوراب آقاسید یعقوب و خطیب گوراب امروزه نام جغرافیایی بعضی از آبادی‌های گیلان است.

وجه تسمیه این واژه را همه از دو واژه گور و آب گرفته‌اند. بعضی آن را گور محل دفن آب فرض کرده‌اند: یعنی گور آب. بعضی دیگر گور را در معنی روشن گرفته‌اند: محل آب روشن. همان‌طور که گفته شد نام‌ها براساس شرایط منطقه و مناسبت‌هایی قابل درک انتخاب می‌شد و این نام‌ها با منطقه و شرایط آن همگونی داشته‌اند.

در مورد این واژه می‌توان گفت که گوراب در اصل به صورت gaoraāpa بوده است. بنابراین واژه در مفهوم محلی که آب فراوان دارد، است. تحول این واژه به صورت زیر است: a پایانی حذف می‌شود: gaorāp [ā و a در کنار هم تبدیل به ā می‌شود: gaorāp] و a ادغام می‌شوند و واکه بلند u پدید می‌آید gurāp، p در یک فرآیند واجی به b تبدیل می‌شود و ترکیب به صورت gurāb درمی‌آید.

بالاماکلوان bālāmāklavān

بالاماکلوان bālāmāklavān مرکز دهستان سردار جنگل از شهرستان فومن است. شادروان سرتیپ‌پور^۴ این واژه را از مه meh یعنی بزرگ، kal یعنی بزرگ و وان vān پسوند بان می‌داند:

نگهبان بزرگ. بهتر است این واژه را ترکیبی از پیشوند meh بزرگ، کل صورتی از کلو یا کول یعنی پشته و پسوند مکانی ān دانست: بنابراین واژه به مفهوم جایگاه پشته بزرگ است.

ویرمونی *virmuni*

ویرمونی نام دهستانی از بخش مرکزی آستارا با ۳۴ آبادی است. این دهستان بین دهستان‌های حیران و لوندویل، دریای خزر و جمهوری آذربایجان قرار دارد.

ویرمونی از دو جزء تشکیل شده است. ویر یعنی دلیر و پهلوان، و مونی صورت دیگری از واژه اوستایی *nmānah* یعنی خانه و جایگاه است: یعنی سرزمین دلاوران، جایگاه دلاوران.

مرکیه *markiye*

مرکیه نام دهستانی از بخش میرزا کوچک جنگلی صومعه‌سرا است که بین دهستان گوراب زرمیخ، صومعه‌سرا و فومن واقع است.

شادروان سرتیپ‌پور این واژه را مرک *marak* پهلوی یعنی پیمان‌شکن و یا به معنی شماره و حساب می‌داند.^۵

این واژه در اصل از دو جزء درست شده است: جزء اول *mar* یا *mir* در مفهوم حاکم و جزء دوم *kiye* صورتی دیگر از «که» یعنی جایگاه است، روی هم: جایگاه حاکم، حاکم‌نشین.

لیف شاگرد *lifšāgerd*

لیف شاگرد نام دهستان مرکز دهستان تولم است که مردم آن کشاورز هستند. این نام از سه جزء درست شده است: لیف در گویش تالشی به معنای برگ است. لیف در فرهنگ فارسی معین به صورت زیر معنی شده است: لیف یا لیو یا لیفه و یا قسمی از کدو که پس از خشک شدن، گوشت آن بریزد و الیاف آن مانند کیسه برجا ماند. این نوع کدو در گیلان کشت می‌شود و از آن به عنوان لیف حمام استفاده می‌شود. شاگرد نیز از دو جزء است: جزء اول یعنی بزرگ، خوب و عالی و جزء دوم صفت مفعولی که صورت باستانی آن *karta* فارسی باستان است. شاگرد در اصل شاه کرد یعنی عالی، باشکوه و خوش ترکیب است. پس لیف شاگرد یعنی برگ بزرگ و خوش ترکیب.



هندخاله *hande xāla*

دهستان هندخاله از بخش‌های تولم صومعه‌سرا است. شادروان سرتیپ‌پور واژه هند را صورتی از *hant* یعنی نازل و پست یا در معنی سترگ و دلاور دانسته است.^۶ در صورتی که جزء هند از هته *hanata* از ریشه *hana* اوستایی است، یعنی کهن، تحول آن به صورت زیر است:

حذف *a* پایانی *hanta*، با تحول واژه دو هجایی *hanat* به تک هجایی *hant* و تبدیل *t* به *d* به صورت *hand* درمی‌آید. خاله، واژه گیلکی به معنی شاخه است. هندخاله یعنی شاخه کهن و دارای مفهومی در برابر نوخاله (نام یکی از آبادی‌های هندخاله) است.

لولمان *lulemān*

دهستانی که غرب فومن، بین دهستان گشت و دهستان سردار جنگل و صومعه‌سرا در بیست کیلومتری رشت است و ۱۵ آبادی دارد.

لولمان به مانند نام‌های دیگر آلمان و شلمان از دو جزء تشکیل شده است. «ما» همان *nmānah* اوستایی یعنی خانه و جایگاه است که پسوند مان فارسی امروز است.

شادروان سرتیپ‌پور جزء اول این واژه را لولی یا کولی می‌داند و روی هم آن را جایگاه کولیان معنی می‌کند.^۷ بهتر است که لول *lul* را صورت دیگری از لور یعنی سیلاب یا زمینی که سیلاب کنده باشد، بدانیم (مانند واژه لورکند = زمینی که در اثر سیلاب کنده شده باشد). بنابراین لولمان یعنی محل سیلاب‌خیز، محل سیلابی (البته برهان قاطع لور را صورت دیگری از لر می‌داند).

کورکا *Korkā*

کورکا یکی از روستاهای آستانه اشرفیه است که به وسیله پل فلزی از آستانه جدا می‌شود و دارای ۲۱ آبادی است. امروزه به خاطر گسترده‌گی آستانه، کورکا جزء آستانه محسوب می‌شود و حوزه شهری این شهرستان است.

کورکا صورت دیگری از کولکا *kulkā* است. کول *kul* در گویش گیلکی به معنای ساحل و برآمدگی ساحل رودخانه و لب رودخانه است. پسوند *kā* پسوند مثل و مانند است. کورکا

به معنی محل ساحلی است. البته کول نام نوعی درخت است که در این صورت کورکا محل و جایگاه کشت درخت کول معنی می‌دهد.

فومن Fuman

شهرستان غربی گیلان که با ۱۵۸۳ کیلومتر مربع مساحت در جنوب غربی رشت قرار دارد. شادروان سرتیپ پور این واژه را از اصل پومن می‌داند که پو از واژه اوستایی pau به معنی «در آغاز، نخست» یا «آنچنان که در پیش بود» و «من» که در اوستا به معنی اندیشیدن است؛ پس فومن یعنی نخست اندیشه، نخست پندار. از نظر او، پو یا poi به معنی پناه بخشنده و من به معنی اندیشه است. در این صورت فومن به معنی پناه بخش اندیشه است.

همچنین می‌توانیم «من» را بازمانده از صورت اوستایی nmānah یعنی جایگاه و poi یعنی پناه بدانیم که در این صورت فومن به مفهوم جایگاه و پناهگاه می‌شود، که شاید در ارتباط با این موضوع باشد که این منطقه پناهگاه شیعیان بوده است.^۸

در آثار کهن نامی از فومن نیست. در منابع جغرافیایی اسلامی از فومن و پومن نام برده شده است. در تقویم البلدان آمده است: «یکی از مسافران گفت: نام شهر گیلان بومن است به ضم با و سکون واو و کسر میم و گفت بومن نزدیک دریا است و مستقر ملکشان باشد».^۹

بهر است که فومن از دو جزء فو fu نوعی گیاه، گونه‌ای از سنبل الطیب یا سنبل کوهی و سنبل جبلی (فرهنگ معین) و من (همان nmānah اوستایی یعنی جایگاه) بدانیم. در این صورت فومن یعنی جایگاه و محل گیاه فو.

ماسوله Māsule

منطقه کوهستانی که در ۳۶ کیلومتری غرب فومن و در کوهستان تالش قرار دارد. ماسوله یکی از زیباترین نقاط گردشگری گیلان است.

این نام از دو جزء درست شده است: ماوس māś که صورت دیگری از meh یعنی بزرگ و ul یعنی بلندی (در فارسی میانه این واژه به معنی بلندی است). به این ترتیب ماسوله بلندی بزرگ، کوه‌وار و کوه‌مانند معنی می‌دهد. (نظر سرتیپ پور چنین است).^{۱۰}



ضیابر Ziyābar

دهستان ضیابر از دهستان‌های صومعه‌سرا است که بین انزلی، تالش و دهستان‌های طاهرگوراب و کسما قرار دارد.

این واژه از دو جزء ضیا و بر درست شده است. ضیا صورت تحریف شده «زقاق» یعنی ژرف و عمیق (پهلوی zofāy) و بر صورت دیگری از «بار» یعنی ساحل است. در این صورت ضیابر به معنای ساحل ژرف است.

حیران hayrān

دهستان حیران، دهستان مرزی آستارا، بین دهستان ویرمونی و دهستان لوندویل و اردبیل در جنوب جمهوری آذربایجان قرار دارد.

این واژه دارای دو بخش است: بخش اول آن حیر صورت دیگری هیر hir یعنی آتش است (واژه پهلوی هیرید herpad یعنی موبد و خدمتکار آتش).^{۱۱} البته می‌توان حیر را صورتی از چیر čira دانست که در زبان پهلوی در مفهوم شجاع و نیرومند است.

بخش دوم آن پسوند مکانی - آن ān است. روی هم این ترکیب به مفهوم سرزمین دلیران است.

پی‌نوشت‌ها

۱. عامل اصلی تحول صوری واژگان پدیده کم کوششی است، یعنی انسان سعی می‌کند با کمترین تلاش، منظور خود را بیان کند. در این مورد فرایندهایی در ساختار واژه‌ها صورت می‌گیرد که باعث سهولت تلفظ، از بین رفتن ثقل و سنگینی بعضی از آواها و حذف یک واج یا یک هجا می‌شود.
۲. با پیشرفت‌هایی که در جامعه انسانی از نظر اجتماعی، فرهنگی و صنعتی پدید می‌آید، هر روز پدیده‌های تازه و به همراه آن نامی تازه به وجود می‌آید و البته با تحول جامعه بعضی از پدیده‌ها از چرخه زندگی اجتماعی بیرون می‌رود و به همراه آن واژگان آنها نیز متروک می‌شود.
۳. مرعشی، سید ظهیرالدین بن سید نصیرالدین، تاریخ گیلان و دیلمستان، تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴، ص ۲۱۹.
۴. سرتیپ‌پور، جهانگیر، نام‌ها و نام‌آرهای گیلان، رشت، گیلکان، ۱۳۷۰، ص ۴۹.
۵. سرتیپ‌پور، جهانگیر، ریشه‌یابی واژه‌های گیلکی و وجه تسمیه شهرها و روستاهای گیلان، رشت، گیلکان، ۱۳۷۲، ص ۲۱۱.
۶. سرتیپ‌پور، ریشه‌یابی ...، ص ۲۲۳.



۷. سرتیپ‌پور، نام‌ها و ...، ص ۴۷۷.
۸. سرتیپ‌پور، ریشه‌یابی ...، ص ۱۳۷.
۹. ابوالفداء، اسماعیل بن علی، *تقویم البلدان*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹، ص ۴۹۳.
۱۰. سرتیپ‌پور، نام‌ها و ...، ص ۴۸۹.
۱۱. در برهان قاطع واژه هیر به معنای آتش نقل شده است.